



این روزنامه هر ماه یک بار  
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات  
Redaktion Kaveh:  
Berlin-Charlottenburg,  
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان  
در آلمان ... ۶۰ مارک  
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی  
قیمت هر شماره رای تک فروشی  
در ایران ۳ قران است

کَاوَه  
۱۳۲۴

۶ تیرماه ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = عَرَّة ربيع الأول سنه ۱۳۳۹ = ۱۳ نوامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 11 • Jahrg. 5

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کاوه در سال آینده آن (که از عَرَّة جادی الأولى ۱۳۲۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بنداومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته بداره بفرستند بطوری که تا موعده انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بما برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

## نکات و ملاحظات

اسلامی شمرده میشود، و نه انحطاط اخلاقی مفرط طبقه عالی شهر نشین ایرانی و خصوصاً پایتخت و شیوع عام دزدی در عمال دولت و دروغ و اسباب چینی و عشق غیر طبیعی در میان عامه طبقات ملت و وجود یک اردو لشکر از مفتخواران زورگو که اولیای دولت را از هر قسم که باشند مجبور بباغ دادن بآنها میکنند - هیچ کدام از این معایب اساسی بقدر عُشر اهمیت عیب پیسوادی عمومی را ندارد و امّ المعایب، علة اللعل بدبختیها، سر چشمه اصلی همه نواقص، و منشاء تمام خرابیها همین بلای پیسوادی عامه است. لکن اگر درست دقیق شویم و در راه رستخیز ایران غور نمائیم می بینیم یک بدبختی بزرگ دیگری در کار است که در نتیجه منفی خود حتی بدتر و بزرگتر از پیسوادی عمومی است. این فقره را بطور اختصار میخوایم ذیلاً بیان بکنیم ولی فهم صحیح مطلب محتاج بتأمل وغور و نظر است.

بدون هیچ شکی بزرگترین عیب و نقص و بدترین بدبختیهای بزرگترین بدبختی  
ایشمار مملکت ما پیسوادی عمومی است و در این باب ایران  
حاجت به هیچ گونه بحث و تدقیق نیست. نه نقص ثروت،  
نه نداشتن راه منظم، نه خرابی آلت تعلیم یعنی الف باه عربی، نه اسیری  
زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومی این قسمت از ملت از تربیت  
و تجربه، نه تداول الکل و وافورکشی عمومی و تریاک، نه شیوع بی امان  
امراض قتاله و بی پناهی ملت در مقابل آنان، نه انقراض نسل و  
اضمحلال ملت بواسطه عمومیت امراض منحوس تناسلی، نه عبودیت دهقان  
و خرابی فلاحت، و حتی نه خرافات بی اساس مذهبی و آرایشها و  
برگ و سازهای که باسنان دین بسته شده و اغلب علة اللعل بدبختیهای اقوام

فعالاً از عموم ملت ایران بواسطه عدم شیوع تربیت و تعلیم فقط یک قسمت کوچکی ممکن است در امور عامه و صلاح و فساد مملکت فکر یا دخالت کند که در واقع طبقه با سواد و مرفه الحاح شهر نشینان است و باقی یا ابداً در این گونه امور دخالتی ندارند و یا بکلی بی قید میباشند. از این طبقه اولی نیز قسمتی بکلی فاسد و در پی منافع شخصی تا مشروع خود بوده یا آنکه هیچ کاری باصلاح مملکت ندارند و یا اصلاً دشمن وطن خود میباشند و غالباً شاگرد مدرسه طبقه دوره استبدادی «بزرگان» و حکام ایران هستند. ما از این دو دسته میگذریم و میرسیم بسردسته و طن پرستان و تجدد طلبان که اخیراً با نام مشروطه طلبان و استقلال خواهان در سیاست عمومی مملکت نیز مداخله پیدا کرده اند. البته اگر یک عیب بزرگ اساسی و عمومی در مملکتی هست که بدون رفع آن محال است اهل آن کشور قدم بجاده تمدن و ترقی بگذارند آنرا باید همین طبقه صالح از اهل مملکت اصلاح نماید. حالا اگر بتشریح و تحقیق معلوم شود که این طبقه یعنی طبقه با سواد و تمدن دوست و علاقه مند در امور مملکت نیز از رفع عیب اساسی قاصرند آیا این خود یک عیب بزرگتر از خود عیب اساسی میشود و آیا نتیجه ثابت شدن یک چنین مطلبی باعث خاموشی هر گونه شعله امید در باره آینده مملکتی که در گذشته مردان نامور زیادی از آن برخاسته و اکنون در ریاض شوره زار گردیده نمیشود؟ بلی آن دسته از مردم با سواد و ترقی دوست و استقلال طلب و آزادی خواه و تربیت شده یا قبا راسته نیز که فقط و فقط اصلاح امور عامه از آنها انتظار میرود نیز بر دو قسمت هستند و بدبختانه قسمت سومی تاکنون در میان آنها دیده نمیشود. یک قسمت از آنها سیاستون عوام و تربیت شدگان کم عمقی هستند که استقلال و آزادی مملکت را دوست دارند و بعضی از آنها شاید واقعاً حاضر بقبول زحمت ورنج هم در راه بلندی مقام وطن خود هستند ولی نقص بیعلمی و کوته نظری همه فواید نیت خوب و مساعی غیرتمندانه آنان را ضایع میکند. این جمع کجاست میکنند که وطن پرستی عبارت از دوست داشتن تمام یا اغلب عادات و آداب و تمدن خود و چسبیدن بآنها میباشد. خود پسندی ملی آنها را وادار میکند براینکه گمان کنند که ایرانی در خیلی امور بر ملل متمدنه فائق است و حتی سعی در اثبات مزیت ایران و ایرانی در هر باب و یا اقلماً برای تسلی خود در بعضی امور بر سایر ممالک و ملل دارند. ابتدا در فواید خوردن غذا با دست پنجاه دلیل میتراشند و چون همرا بصد دلیل دیگر رد بکنند میچسبند بخوشحظی خوشنویسان ما و کجی خط فرنگی و چون پس از یک سال جز و بحث عاقبت از محبت الف بای کج و کوچ عربی نیز دست بردارند لباس زنهارا عنوان میکنند و بالاخره اگر عمر یک شخص دانا بیست سال شب و روز صرف تربیت و باز کردن چشم یک نفر تنها از این آقایان «وطن دوست» گردد باز چون در عمق تمدن اروپائی نفوذ و غور نکرده و روح مطلب را حالی نشده قبول نخواهد کرد که تمدن یونانی و رومی بلا شرط از تمدن بابلی و هندی و ساسانی هزار درجه عالیتر است و این یک دنیای دیگری است غیر از آن. از این جمع با آنکه خیلی اجزاء

\* \* \*

آفت محصلین مدارس متوسطه و عالیه ایرانی در داخله و خارجه مبتلای  
نغم یک آفتی هستند که در صدی هشتاد و بلکه بیشتر آنها مدرسه را تمام  
نمیکنند و تحصیل خود را با آخر نبرسانند و یا اولیای جاهل آنها تحصیل  
نیمه کاره آنها را کافی دانسته آنانرا برای جا دادن در ادارات بیحساب دولتی  
که سند لیاقت علمی مطالبه نمیکند از مدرسه بیرون میآورند و یا خود جوانها  
برای باز نماندن در عیش و بطالت از جوانان دیگر تحصیل را ناقص گذاشته  
و بیرون میروند. آنها نیز که بفرنگ میروند عموماً یا تحصیلات خود را  
ناقص گذاشته و یک مخلوفی بین کبک و کلاغ شده برمیگردند و یا اگر  
تحصیلات خود را درست تکمیل کرده و با پول مملکت خود معرفت کافی  
اندوختند دیگر بایران بر نمیگردند و در واقع مهاجر میشوند و باین طریق  
می بینیم علاوه بر عیب سابق الذکر که در طبقه مردان مملکت است و ما  
آنها بزرگترین بدبختی ایران نامیدیم مایه تخم گیری معرفت و ترقی (یعنی  
جوانان محصل) نیز در آن ملک بدبخت دوجار این آفت سوزان و مهلک است.  
داروین<sup>(۱)</sup> فیلسوف مشهور انگلیسی که مؤسس عقیده نشو و ترقی<sup>(۲)</sup>  
توانش گفت در یکی از تألیفات خود گوید که قانون انتخاب طبیعت<sup>(۳)</sup>  
و تنازع بقاء<sup>(۴)</sup> و تراکم ارثی<sup>(۵)</sup> همیشه مقتضی و مستتج بقاء اکمل<sup>(۶)</sup> نیست  
بلکه نتیجه این قوانین طبیعت بقاء انب<sup>(۷)</sup> است و از این جهت گاهی  
همین قوانین طبیعت موجب تنزل یک جنس حیوانی میگردد. عالم مشار  
الیه برای اثبات این فقره یک مثال میآورد از یک نوع مگسی که در یکی  
از جزایر کاناری (در مغرب آفریقا) موجود است. این جنس مگس  
با اینکه جنساً مثل مگسهای پرنده صحراست خوب نمیتواند پرد و فقط  
مسافت کمی میجهد. داروین گوید جهت آن این است که ابتدا این  
مگسها عیناً مثل سایر پرندگان نوع خود خوب میریدند ولی چون جزیره  
کوچک است آن قسمت از مگسها که خوب میریدند بدریا افتاده و تلف  
شدند و فقط بعضی از افراد مگسها که ضعیف و عاجز و یا ناخوش بودند  
ماندند و باین ترتیب روز بروز مگسهای چالاک تلف شده و افراد ضعیفه  
زنده ماندند و نسل آنها نیز بالطبع ضعیف تر شده و باز در نسل دوم هر  
کدام بر حسب اتفاق تندرتر و پرنده تر بودند بآب افتادند و ضعیف ترها  
ماندند تا بمرور زمان و توالی قرون یک نوع عاجزی بتوارث نسلی پیدا  
شد. این فقره یک مثال خوبی است برای اینکه فهمیده شود که چطور  
ممکن است ایران با وجود سیر بطرف جلو فقیرا برود و بمرور زمان  
بجای ترقی تنزل بنماید زیرا آنها از ابتدای ملت که کم و بیش پر و بالی  
از علم و معرفت پیدا میکنند با کمال بیعلاقگی و خود پرستی مادر و برادر  
خود را در جزیره بدبخت جهل و فقر و ذلت گذاشته بسوی اقیانوس  
تمدن و خوشگذرانی میروند و درست مضمون «آنها که خبر شد خبری باز  
نیامد» در آنها مشاهده میشود.

معنوی آنها و تنزل ما واقف میشوند و خوبی و راحت و آزادی و آبادی  
و خوشی و امنیت ممالک مغرب زمین را در میانند تأثیری که در آنها حادث  
میشود این است که کم از ملت خود سیر شده و از آن زندگی ناراحت  
یا کم راحت نفرت کرده و بتدریج از قوم خود بیزار شده یا بکلی چشم  
از آن مملکت و ملت پوشیده و فقط وقت و عمر خود را بزندگی راحت  
و خوشگذرانی و سعی در جمع پول و صرف در فرنگ میکنند و یا اگر  
جوش و خروشی داشته باشند زبان بطعن و تنقید ملت و مملکت اصلی خود  
گشوده و بدگویی بآن قوم بد بخت را که بزرگترین بد بختی بی علاقه گی  
اولاد با معرفت خودش است بحال عامه پیشه خود ساخته و بالأخره  
درست بتمام معنی کلمه دشمن وطن خود میشوند. یکی از رجال تربیت  
شده ایران در موقع صحبت از یک جوان تربیت شده دیگر و در مقام  
مدح او بخود نگارنده چنین گفت: «فلان شخص و افعاً جوان خیلی  
خوب و بیمثل است در پاریس عزلت گرفته و با هموطنان خود هیچگونه  
مراوده ندارد و حتی بقدری از ایران و ایرانیان متنفر است که بن میگفت  
فلانی هر وقت بآئینه هم نگاه میکنم نفرت میکنم که باز یک ایرانی  
دیده ام!!»

این است بزرگترین بدبختی ایران و بالاترین تمام بدبختیهای تصور  
پذیر و این است بزرگترین اسباب نومیدی. وقتیکه اهل سواد و نخبه  
یک قومی یا کوه نظر و بیخبر و عوام باشد بحدی که جنگ عمومی  
دنیا را سر معدن فیروزه نیشابور ندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود  
و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا متفقر از آن باشد آیا امید  
نجات و اصلاحی برای آقوم باقی میماند؟ دسته اول میخواهد زندگی پست و  
کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته  
و خاک خود را مانند یک مزبله و منجلا ب گذاشته و فقط از استقلال  
آن مدافعه کند و دسته دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ  
متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت  
کرده و آنان را بملک خودش ارشاد کند. یکی از این دو دسته مثل آن  
پدر مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف  
و جاهل داشته باشند و باصرار معتقد آن باشند که بچه ایشان از بچه همسایه  
متمول و سالم خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیباتر و بهتر  
است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهمان ترتیب  
طفلی داشته باشند ولی خوبی و قشنگی بچه همسایه و بدبختی بچه عزیز  
خود را فهمیده و قبول داشته باشند منتها بجای اینکه این اقرار محرک آن  
شود که طفل خود را معالجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش  
کنند فرزند خود را بکوچه و دور انداخته و بچه همسایه را بفرزند خود  
بردارند. اگر در میان این دو جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند  
قیاسی باید کرد باز بالنسبه آن پدر و مادر احمق اولی بر والدین بی وجدان  
دومی ترجیح دارند.

Selection (۳)	Evolution (۲)	Charles Darwin (۱)
Accumulation (۵)	Lutte pour l'existence (۴)	naturelle
Persistence du (۶)	héréditaire ou hérédité du caractère acquis	
	Persistence du plus apte (۷)	plus complet

حیات داشته و در حدود سال ۱۴۰۰ وفات نمود از جمله کتب و نوشتجات گرانبائی که از زبان پهلوی عبری ترجمه نموده بود یکی هم همین «نامه تنسّر» بوده که معلوم میشود در قرون اول اسلام معروف مورخین عرب بوده چنانکه مسعودی نیز که در سنه ۳۴۶ وفات نموده هم در «مروج الذهب» و هم در «کتاب التنبیه و الاشراف» از تنسّر صحبت مینماید و حتی در این کتاب دوم که در سنه ۳۴۵ تألیف شده یک فقره از نامه تنسّر را هم که موضوع همین مقاله ما میباشد نقل نموده است.

غیر از مسعودی و ابو ریحان بیرونی و ابو علی احمد بن محمد مسکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) که آنها هم چنانکه در ذیل خواهد آمد ذکری از تنسّر نموده اند دیگر ظاهر آهیچکدام از مورخین مشرق ذکری از تنسّر نکرده اند<sup>(۱)</sup> و چون اغلب تألیفات ابن المقفع هم بکلی از میان رفته است ممکن بود که از این نامه گرانبها هم دیگر هیچوقت اثری بدست نیاید ولی از حسن اتفاق یک روزی که محمد بن حسن بن اسفندیار که مؤلف کتاب مشهور «تاریخ طبرستان» است (در سنه ۶۱۳ تألیف شده) قریب پنج قرن پس از عهد ابن المقفع در خوارزم گردش و سیاحت مینموده از قضا در دکان یک کتابفروشی در میان کتابهای کهنه نسخه ترجمه عربی «نامه تنسّر» را پیدا مینماید که همان ترجمه ابن المقفع بوده و آن کاغذ را در مقدمه کتاب خودش بفارسی ترجمه نموده است و امروز فقط همان ترجمه فارسی در دست است و با آنکه ترجمه ترجمه است و هر مترجمی خود سرانه بدان چیزهای زیاد افزوده باز متضمن مطالب بسیار سودمند تاریخی فراوان میباشد.

اکنون اول قدری از شخص تنسّر صحبت کرده و بعد بتفصیل و تشریح نامه او خواهیم پرداخت. در خصوص اسم او باید دانست که در کتابهای سابق الذکر مسعودی این اسم چنان تحریف و تصحیف شده بود که محال بود دانست صورت و شکل اصلی آن چگونه بوده است ولی در کتاب پهلوی «دینکرت» که کتابی است مذهبی و در نیمه اول قرن سوم نوشته شده است از تنسّر صحبت میکند و او را «هیربدان هیربد» مینامد یعنی رئیس مذهبی و میگوید که اردشیر بابکان او را مأمور جمع آوری و ترتیب کتاب «اوستا» نمود و بخط پهلوی این کلمه تنسّر (𐭎𐭅𐭆𐭇) طوری است که سه طور میتوان آنرا خواند: تنسّر، توسر و تنسرو از آنجائی که در مقدمه ترجمه فارسی نامه تنسّر که در دست است مذکور است که «اورا تنسّر برای آن گفتند که که جمله اغضای او چنان موی رسته بود و فرو گذاشته که همه تن او چون سر اسب بود» لهذا میتوان تنسّر با نون مشدداً صحیح تر از دو احتمال دیگر دانست چون در این صورت این کلمه میتواند معنی

(۱) در «مجله التوارخ» هم (که کتاب تاریخی است بزبان فارسی و در حدود سنه ۵۲۰ تألیف شده و مؤلف آن مجهول است و یک نسخه منحصر فرد قدیمی از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است) در «باب العاشر - اندر یاد کردن که در روزگار هر پادشاهی بیغمبران که بودند و موبدان و سپهبدان و معرفان» مینویسد که «اندر عهد اردشیر بابکان سام بن رجیع دستور بود و ماهر موبدان موبد و . . . و نگارنده این سطور احتمال میدهد که گامه ماهر نیز تصحیفی باشد از کلمه توسر که همان کلمه تنسّر است که در قرائت از خط پهلوی توسر هم خوانده میشود چنانکه در ضمن مقاله خواهد آمد.

بلی این است بزرگترین بدبختی ایران که آن خاک بدبخت با همه معایب و نواقصی که دارد یک دسته سومی ولو خیل کم در میان اولاد خود ندارد که هم علم و معرفت و تمدن امروزه دنیا را فرا گرفته و فهمیده باشد و هم ترحمی بخویشاوندان و قوم بدبخت و ناخوش خود داشته در اصلاح حال آنان سعی کرده و قدمی بردارد و باین ترتیب بآنچه که باید بالأخره روزی شروع شود شروع شده باشد که ورنه این قافله تا بحشر لنگ است.

## یک نامه از عهد ساسانیان

نامه «تنسّر»

دوره ساسانیان که چهار صد و هیجده سال<sup>(۱)</sup> طول کشید عهد عظمت و جلال حقیقی مملکت ایران بود و هر چه را که از آن عهد و دوران باقی مانده ما ایرانیان باید بسیار گرانبها دانسته، مایه افتخار خود شمرده و بجان و دل خریدار آن باشیم.

از این عهد ارجند بدبختانه اسناد تاریخی مستقیمی که حقیقه در همان عصر نوشته شده باشد بسیار چیز کمی در دست است و هر چه بوده بمروار ایام برده سیل فنا گردیده است. امروزه چیزی که در دست است عبارت مینماید اولاً از یک عده کتیبه‌هایی که پادشاهان ساسانی در بدنه کوههای قلمرو خاک یا ممالک متصرفی خود بیادگار گذاشته اند و ثانیاً دو سند تاریخی ذیل: یکی کتاب کوچکی باسم «کارنامه اردشیر بابکان» که مشتمل بر وقایع زندگانی و ظهور و فتوحات اردشیر بابکان بانی سلسله سلاطین ساسانی است (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) که در حدود سنه ۶۰۰ میلادی باید نوشته شده باشد و مشهور است و دیگری صورت نامه‌ای است منسوب به «تنسّر» هیربدان هیربد<sup>(۲)</sup> اردشیر بابکان که در جواب نامه پادشاه طبرستان باو نوشته و باو تکلیف میکند که اطاعت باردشیر بابکان را قبول نموده و او را شاهنشاه بشناسد<sup>(۳)</sup>.

بر خلاف «کارنامه اردشیر بابکان» متن اصلی این نامه که بخط وزبان پهلوی بوده بدبختانه بدست نیامده و امروز فقط یک ترجمه فارسی از آن در دست است و شرح این مسئله از قرار ذیل است: عبد الله بن المقفع ابن مبارک ایرانی مشهور که اهل جور از ایالت فارس بود و اسمش بفارسی قبل از آنکه قبول اسلام نماید روزبه بوده<sup>(۴)</sup> و در زمان خلفای اموی

(۱) نولدیکه: «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان»، صفحه ۴۳۵.

(۲) هیربدان هیربد منصبی بود رسمی که در عهد ساسانیان بمتولی باشی آتشکده‌ها داده میشد.

(۳) علاوه بر اینها و نوشتجات مذهبی کتاب کوچک دیگری نیز از عهد ساسانیان مانده موسوم به «یادگار نامه زریران» که چون جنبه داستانی دارد در فوق در جزو اسناد تاریخی محسوب نگردید. در خصوص این کتاب رجوع شود بشرح مبسوطی که در مقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه» در شماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۰، ستون راست مندرج است.

(۴) در خصوص ابن المقفع نیز رجوع شود بمقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی

شاهنامه» در همین شماره کاوه صفحه ۱۰-۱۱.

در آمده است<sup>(۱)</sup>. علمای «ایران‌شناس» فرنگی را که در خصوص این نامه تتبعات و کاوشهای علمی نموده‌اند یقین حاصل شده است که این نامه حقیقه از عهد ساسانیان است منتهی نظر بعضی نکات و مطالب آن<sup>(۲)</sup> بعضی از علمای مذکور عقیده چنان شده که این کاغذ در عهد انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) نوشته و یا اقلاً تهذیب شده است<sup>(۳)</sup>.

ابن المقفع شرحی مقدمه مانند نیز بر ترجمه خود افزوده است که حاکی می‌باشد بر استیلای اسکندر بر ایران و تشکیل شیوه ملوک الطوائفی در آن مرزوبوم و مرگ اسکندر و خروج «اردشیر بابک بن ساسان» و مقدمه مذکور چنین شروع میشود: «چنین گوید ابن المقفع از بهرام بن خورزاد [و او] از پدر خویش منوچهر موبد خراسان و علمای پارس» و از اینرو میتوان گمان ضعیفی نمود که شاید ابن المقفع عین متن پهلوی نامه تَنَسَّر را در دست نداشته است ولی بهر حیث از بعضی قراین دیگر استنباط میشود که بطور یقین متن پهلوی نامه مذکور (اصلی یا غیر اصلی) در میان بوده است و فقره ذیل این مطلب را تا حدی ثابت مینماید: ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) در کتاب خود موسوم به «تحقیق ما للهند من مقوله مقبولة فی النقل او مردوله»<sup>(۴)</sup> در باب علوم و مذاهب و عواید هند در موقع صحبت از نکاح المقت که در زمان ساسانیان معمول بوده (نامه تَنَسَّر هم از آن صحبت میکند) مأخذ خود را «نامه تَوَسَّر» هربدان هربد به پدشوارگرشاه در جواب وی» مینویسد و ازینرو معلوم میشود که مطالب مزبور را از روی ترجمه عربی ابن المقفع نموده و الا او هم «تَنَسَّر» مینوشت و از آنجائیکه در خط پهلوی حرف نون و واو یک شکل نوشته میشود یعنی همان کلمه تَنَسَّر تَوَسَّر هم خوانده میشود پس این خود دلیلی میشود بر اینکه مأخذ ابو ریحان غیر مستقیم یک متن پهلوی از نامه تَنَسَّر بوده است<sup>(۵)</sup>.

چنانکه در فوق گذشت علاوه بر مسعودی و بیرونی ابو علی احمد مسکویه هم در «تجارب الأمم» ذکری از تَنَسَّر مینماید و در موقع سخن راندن از اردشیر بابکان مینویسد: «او [اردشیر] آدم با رأی و حزمی بود و فکر بلند داشت و طرف اعتماد او شخص دانای فاضلی بود از فارسیان معروف به تَنَسَّر که هیربد بود و مدام در فکر و تدبیر کار اردشیر بود و در سیاست مملکت با او همراهی مینمود...»<sup>(۶)</sup>.

مذکور را برساند<sup>(۱)</sup>. مسعودی در «مروج الذهب» در موقع صحبت از اردشیر از روایتی که وی در آغاز سلطنت خود با شخص مقدسی از نسل سلاطین گذشته که موسوم به «تَنَسَّر» بوده سخن میراند و میگوید که این شخص «افلاطونی المذهب»<sup>(۲)</sup> بوده. در «کتاب التنبیه و الأشراف» باز همین مورخ مینویسد که «تَنَسَّر موبد اردشیر بوده و مردم را بدو میخوانده و مُبَشِّر ظهور وی»<sup>(۳)</sup> بوده است و در جای دیگر همان کتاب باز در ذکر ظهور اردشیر شرحی مینویسد که ترجمه آن از قرار ذیل است:

«... ما ذکر کردیم سبب را در آغاز ظهور اردشیر و خبر داعی وی تَنَسَّر (تَنَسَّر) زاهدرا که بعضی از مردم او را دوشتر (توسر) مینامند و مذهب افلاطونی داشت و از اولاد پادشاهان ملوک الطوائف بود و سلطنت پدرش در فارس با او خامه یافت و او زاهد شد و اینکه چگونه او مردم را دعوت باطاعت بردشیر نمود و ظهور او را بشارت داد و دعای باطراف فرستاد و با اردشیر همراهی نمود تا آنکه کار سلطنت را برای او آماده ساخته و او را بتمام ملوک الطوائف غالب ساخت. و تَنَسَّر (تَنَسَّر) دارای رساله‌های متمایزی است در انواع سیاست ملک و دین که شرح حال اردشیر را بیان مینماید و سبب اقدامات و کردار وی را در اموریکه در سلطنت و در دین بیان آورده و هیچ یک از ملوک پیش از او نکرده بودند موجه مینماید و میگوید که صلاح حال و وقت در این بوده است. از جمله نوشته‌های وی رساله‌ای به ما جُشَنَن... و رساله‌ای بیادشاه هند و رساله‌ها و نوشته‌های دیگر است<sup>(۴)</sup>».

دائرةالمستشرق مشهور فرانسوی در مقاله خود در باب نامه تَنَسَّر مینویسد: این نامه تَنَسَّر اگر صحیح و موثق باشد یعنی اگر با وجود آنکه اول از پهلوی عبری ترجمه شده و بعد از عربی بفارسی باز صورت اصلی خود را از دست نداده باشد و ترجمه متنی باشد که هیربدان هیربد اردشیر نوشته است در این صورت پس از کتیبه‌های خط میخی هخامنشیان و کتاب آوستا قدیمترین سند تاریخی است که از ایران قدیم برای ما مانده است و حتی میتوان آنرا از آوستا هم قدیمتر دانست یعنی از صورت و شکلی که آوستا پس از تدوین قطعی خود گرفت و مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که یک قسمت آوستا در دوره اولین جانشینان اردشیر بتحریر

(۱) دائرةالمستشرق در مقاله خود در خصوص نامه تَنَسَّر مینویسد که وجه تسمیه مذکور با لفظ تَنَسَّر مطابقت ندارد چون تَنَسَّر مرکب است از دو کلمه «تَن» و «سَر» ولی نکته مهم که رستن موی ر تمام اعضای او باشد از این دو کلمه مفهوم نمیشود ولی اگر قبول نمائیم که این کلمه در پهلوی با دو نون نوشته میشده و بعد چنانکه اغلب دیده شده یک نون را در نوشتن حذف نموده‌اند وجه تسمیه صحیح میگردد چه در اینصورت «این کلمه تَنَسَّر میشود یعنی تَن و رَس (تنو و رَزو) که معنی آن «کسی که موی روی تمام بدن دارد» است. و چون مطلب مزبور درست روشن نیست عین متن فرانسوی آن هم نقل شد: «Si l'on suppose que le pehlevi tnsr a laissé tomber, comme il arrive souvent, une lettre répétée, on aura tnsr, c'est à dire tan-vars (tanu-varesò) qui a du poil sur tout le corps». Journal asiatique, mai-juin 1894, p. 508.

(۲) مروج الذهب، طبع لیدن جلد دوم، صفحه ۱۶۱.

(۳) «کتاب التنبیه و الأشراف» طبع لیدن، صفحه ۹۹.

(۴) ایضاً، صفحه ۱۰۰.

(۱) منقول از مقاله دائرةالمستشرق در مجله «روزنامه آسیائی»، مارس-آوریل

۱۸۹۴، صفحه ۱۸۸-۱۸۹.

(۲) در خصوص این نکات و مطالب رجوع شود بکتاب «سلطنت ساسانیان» تألیف کریستین، صفحه ۱۱۰-۱۱۱ و بکتاب «ایران‌شهر» تألیف مارکوارت، صفحه ۳۰ و ۴۸.

(۳) رویهرفته چنان بنظر می‌آید که یک چیزی از این نامه اصلی و از خود تَنَسَّر بوده است و بعدها در عهد انوشیروان و یا در طول دوره ساسانیان مکرراً در او دستبرد تازه بعمل آمده باشد.

(۴) طبع لندن، سنه ۱۸۸۷ میلادی، صفحه ۵۳.

(۵) «سلطنت ساسانیان»، صفحه ۵۱، حاشیه ۱.

(۶) تجارب الأمم، طبع لیدن، جلد ۱، صفحه ۹۸.

کاغذ تَنَسَر چنين شروع ميشود:

« از جَسَنفشاه شاهزاده طبرستان و قَرشوادگر و چيلان و ديلمان و رويان و دماوند نامه بَتَسَر هربد هرابده (اردشير) رسيد خواند و سلام فرستاد و سجود ميكند و هر صحيح و سقيم که در نامه بود مطالعه رفت و شادمان شد اگر چه برخی بر سداد بود و برخی بافساد اميد است که آنچه سقيم باشد بصحت مبدل شود ».

تَنَسَر جَسَنفشاه را « شاه و شاهزاده » مينامد و در باب پدر او ميگويد که:

« پدر سعيد تو بعد از نود سال عمر و پادشاهي طبرستان سخن مرا بسم قبول اصفا فرمودی ».

و در خصوص خود ميگويد که:

« بر عقلا و جهلا و اوساط و اوباش پوشيده نيست که مدت پنجاه سال است تا نفس اماره خويش را برياضتها از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نمودم . . . . . غرض من از تقرير طريقت و سيرت خويش . . . . . بدانکه احکام آن رأی و ساخته من نيست. مرا چه زهره آن باشد که در دين دليري کرده چيزي حلال را از زن و شراب و لهو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد چنان باشد که حرام را حلال داشته باشد ».

در خصوص ايرادي که جسنفشاه در نامه خود باردشير گرفته و گفته بوده که وی بدعت در دين مينهد و « حق اوليان طلبد بترک سنت » تَنَسَر مینويسد:

« ميدانی که اسکندر از کتاب دين ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر. سر يکي (نسکی؟) (۱) از آن در دهامانده بود و آن نیز جمله قصص و احاديث بود شرايع و احکام نداشتند تا آن قصص و احاديث نیز از فساد مردم روزگار و ذهاب سنت و حرص بر بدعت و طمع فخر از ياد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الفی (۲) نماند پس لابد چاره نيست که رأی صائب صالح در احیای دين باشد ».

فقرة ذيل راجع برزم و بزم و صلح و حرب اردشير يکي از مفيدترين فقرات نامه مزبور است:

« ديگر آنچه سئوال کردی از رزم و بزم و صلح و حرب شهنامه. بدانند که زمين چهار قسم دارد يک جزء زمين ترک ميان مغارب هند تا مشارق روم دوم ميان روم و قيط و بربر و عبرانيون و سوم سياهان از بربر تا هند، چهارم اين زمين که منسوبست بپارس و لقب « بلاد الحاضرين » ميان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربايجان و ارمينيه و فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان. و اين جزء چهارم بر گريده زمين است و از ديگر زمينها بمنزله سر و ناف و کوهان و شکم است و من تفسير کنم: اما سر برای آنست که رياست و پادشاهي از عهد ابرج بن فريدون پادشاهان مارا بود و حاکم بر همه ايشان بودند و خلافي که در ميان اهل اقاليم بر خاستی بفرمان و رأی ايشان قرار گرفتندی و در پيش ايشان دختران خويش و خراج و هدايا فرستادندی اما ناف آنست که ميان زمينهاي دنيا است و مردم ما اکرم خلائق و اعز و اتقي و اشجع و سوارى ترکي و زيرکي هند و خوب کاری و صنعت روم ايزد تبارک مجموع در ميان مردمان ما آفریده زياده از آنکه علي الأنفراد ايشانراست. از آداب دين و خدمت پادشاهان آنچه مارا داد ايشانرا محروم گردانيد و صورت الوان و مويهاي ما بر اوسط آفريد نه سواد غالب و

(۱) نگارنده از آنجائی که در کتب لغت معنی کلمه سريک يا سريکي را نيافت و در نسخه بدل متن هم کلمه «بسکی» ديده شد لهذا احتمال ميدهد که اين کلمه در اصل «نسکی» بوده که معنی آن معلوم است که فصلي باشد از کتاب آوستا.

(۲) دارمستتر اين عبارت را فرانسوا اينطور ترجمه نموده: «Au point qu'il n'en resta pas un élif d'authentique» — Journal asiatique, 9<sup>e</sup> Serie, T. III, p. 516 و ترجمه تحت اللفظی اين تفسير فرانسوی چنين ميشود « که بقدر حرف آلف هم از آنها چيزي که صدق و راست و طرف و ثوق باشد نماند ».

خلاصه بنا بمقدمه‌ای که ابن المقفع بر نامه مذکور نوشته و ترجمه فارسی آن از طرف ابن اسفنديار در مقدمه «تاريخ طبرستان» مانده پس از مرگ اسکندر « بعد طول مدت اردشير بابک بن ساسان خروج کرد و پادشاه شهر نهاوند و زمين عراقين و ماهات ماه نهاوند و ماه بسطام و ماسبدان و قزوین و سنجان در آن اوان اردوان بود و از ملوک طوايف بزرگتر و مطلع ترين او بود اردشير او را با تود ديگر که از ايناي نشانندگان اسکندر بودند بگرفت و بعضی را بشمشير و بعضی را بجبس بکشت و گذشته از اردوان در آن عهد عظيم القدر و رفيع مرتبه جسنفشاه (۱) پادشاه قَرشوادگر (۲) و طبرستان بود بحکم آنکه اجداد جسنفشاه از نايان سکندر بقهر و غلبه زمين قَرشوادگر باز ستمه بودند و بر سنت و هوای ملوک فارس تولا کرده اردشير با او مدارا ميکرد و لشکر بولایت او فرستاد و در معالجه مساهله و مجامله مينمود تا بمقاتله و مفاصله نرسد چون ملک طبرستان جسنفشاه را روشن شد که از طاعت و متابعت او چاره نخواهد بود نامه نوشت بپيش هربد هرابده اردشير بن بابک تنسر . . . چون تنسر نامه شاه طبرستان بخواند جواب نوشت برين جمله . . . » و از اينجا خود کاغذ شروع ميشود که در واقع اسم رساله بيشر شايسته آن است چونکه تخميناً متجاوز بر ۵۰۰ بيت است ولی ممکن است که اصل کاغذ باين مفصلی نبوده و « ابن المقفع خيلي چيزهاي تازه بر آن افزوده باشد و معلوم ميشود برای اينکه اين نوشته مجوسی را برای قارئین مسلمان خود قابل پذيرش نمايد بعضی آيات قرآن و انجيل شاهد آورده است که رايحه اينکه در متن اصلي نبوده بخوبی از آنها استنهام ميشود . . . علاوه بر اينها ابن المقفع که کليله و دمنه را هم از پهلوی عبری ترجمه نموده يک حکايت مفصلی از آن کتاب را هم (۳) در نامه تَنَسَر بمناسبتی داخل نموده است و همچنين بعضی تفصيلات و مطالب ديگري که آشکار است که در متن پهلوی نبوده است » (۴).

مقصود عمده و اصلي تَنَسَر در اين نامه اين بوده که ايرادهائی را که جسنفشاه (گشَسَب شاه) باردشير گرفته رد نموده و ثابت نمايد که اردشير در تمام اقدامات خود ذی حق بوده و راجع بتکليف و صلاح جسنفشاه هم خطاب باو مینويسد:

« که رأی من باعانت خلائق جز بر مكرمت نيست و خاص برای تو آنست بر اسبي نشيني و تاج و سرير گرفته بدرگاه شهنامه آتی و تاج آن دانی که او بر سر تو نهد و ملک آن دانی که او بتو سيارد . . . . . بايد که تو عزم را بر رأی معجل داری و بزودی بخدمت رسی تا بدانجا نرسد که ترا طلب دارند و ذميم باشد و بنضب شاه مبتلا گردی و از مقام طوع بمنزل گره رسی ».

(۱) اصل اين کلمه «جسنفشاه» که مسعودی «ما حُسنس» مینويسد «گشَسَب» بوده که اسم علم است و در زمان ساسانيان متداول بوده است.

(۲) قَرشوادگر تحريفی است از قدسوارگر که اصلاً در پهلوی پشخوارگر بوده. نگارنده اين سطور در خصوص اين کلمه در مقاله خود در خصوص مزدک در شماره های ۳ و ۴-۵ از دوره جديد کاوه شرح مفصلی نوشته بدانجا رجوع شود (کاوه، شماره ۴-۵، صفحه ۱۲، ستون چپ، حاشیه ۲). در اينجا هيمنقدر بايد دانست که پشخوارگر اسم سلسله جبال واقع در جنوب طبرستان (مازندران) بوده است.

(۳) مقصود حکايت پادشاه بوزينگان است که در ترجمه عربی کليله و دمنه که دوساسی (de Sacy) بطبع رسانده است ديده ميشود ولی در کتاب «پنچانترا» (Panchatantra) که اسم اصلي کتاب کليله و دمنه بزبان سانسکریت است ضبط است و از اينرو معلوم ميشود که در ترجمه پهلوی هم که معروف است در زمان انوشيروان شده موجود بوده است.

(۴) دارمستتر، صفحه ۳ از قسمت اول مقاله.

# منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه

- ۲ -

در شماره گذشته دنباله سخن در خصوص شاهنامه بدانجا رسید که فهرست مختصری از کتب ایرانی قدیم که در قرون اولی اسلام در دست بوده و ترجمه عربی آنها معروف بود درج کردیم که بطور غیر مستقیم تملقی باسناد داستان ملی داشته و یا اصلاً راجع بوجود کتب پهلوی بود. اینک داخل شرح آن کتبی می‌شویم که مستقیماً راجع بداستان ملی بوده‌اند:

## شاهنامه‌های پهلوی و عربی و فارسی

خدای نامه - سیرملوک الفرس - شاهنامه

خدای نامه

غیر از کتبی که ذکرش گذشت یک کتاب مهم دیگری هم در اواخر دوره ساسانیان تألیف شده که هم توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بوده و هم برای موضوع ما مناسب مستقیم دارد و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است که بدلائل زیادی<sup>(۱)</sup> وجود آن برای ما ثابت شده و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامک» پهلوی است (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده<sup>(۲)</sup> و ما از مقدمه بایستقری<sup>(۳)</sup>

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از مأخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده در همه مأخذ مستقله قدیمه که نقل از هدیگر نکرده‌اند متشابه و بطن قوی متحد المنشاء هستند ولایه از یک مأخذ مشترک گشایی قدیمتری برداشته‌اند ثانیاً اسمی که از خداینامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حمزه بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء که در سنه ۳۵۱ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده و از ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته و ثالثاً ذکر کردیم که از کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده دلایل وجود این کتاب بزرگ است که اساس مشترک شاهنامه و سیر الملوک‌های عربی بوده. فردوسی نیز در شاهنامه گوید: یکی نامه بد از گه باستان فراوان بد و اندرون داستان \* پراکنده در دست هر موبدی از و بهره برده هر بخردی.

(۲) خدای نامه ظاهراً بمعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده که ترجمه عربی آن تاریخ ملوک الفرس یا سیر ملوک الفرس شد و بعدها باغلب تألیفاتی که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن در عربی بعمل آمد سیر الملوک اسم داده شد و ظاهراً از قرن سوم هجری باینطرف بتألیفاتی که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد شاهنامه اسم دادند. یک احتمال دیگری هم در مسئله هست و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اول کتاب یعنی تاریخ پیشدادیان بوده و بعدها بمساحه بطور علم استعمال شده چه مسعودی در مروج الذهب دوبار ذکر کرده که طبقه اول ملوک ایران را خداهان مینامیدند. ثانیاً نیز در کتاب غرر ملوک الفرس (صفحه ۲۳۹) بیکسرو نسبت میدهد که گفت که عادت در قدیم بر آن جاری شده بود که پادشاهان پیشینیان ما را خدایان (اریاب) بنامند. ولی اینکه حمزه اصفهانی گوید که اولاد ماهویه قاتل یزدگرد آخری را در مرو هنوز خداه گشان مینامند دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده بایستقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

نه صفت و حرمت زاید، مویهای محاسن و سر ما نه جعد بافراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه. اما کوهان آنست که زمین ما با دیگر زمینها منافع و خصب [معیشت] بیشتر دارد. اما شکم برای آن است که هر چه درین سه زمین باشد بزمن ما آورند و تمتع ما باشد از اطعمه و ادویه و اشربه و اغذیه و عطرها همچنانکه طعام و شراب بشکم شود و علمهای جله روی زمین بما روزی گردانید. . . . .»

چنانکه سابق مذکور گردید مسعودی در «کتاب التنبیه و الاشراف» یک فقره از کاغذ تنسرا بجسلفشاه (گشسب شاه) که وی ماجشس (ماه گشسب) مینویسد نقل نموده و برای تسهیل مقایسه در ذیل دو فقره مذکور را به عربی چنانکه در کتاب مذکور است و بفارسی چنانکه ابن اسفندیار آرا ترجمه نموده بنظر خوانندگان میرسانیم:

«و اگر نه آنکه میدانم بعد از هزار سال بسبب ترک وصیت او تشویش و آشوبی در جهان خواهد افتاد و هرچه او بست بکشایند و هرچه او گشاد ببندند گفتنی که او غم عالم تا ابد خورده است و اگر چه ما از اهل نیستی و فنائیم لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقباسازیم و حلیت برای ابد کنیم باید که تواز اهل این باشی [و مدد مکن فنارا] تازودتر خیر و سعادت خدمت دریاب که مباد شری بر تو و قوم تو بدید آید که حکما گفته‌اند ان ان الفناء مکتفی من ان یمان و انت محتاج الی ان یمان نفسک و قومک. بما یزینک فی دار الفناء و ینفعک فی دار البقاء»<sup>(۲)</sup> . . . .»

... و ذکر ذلک ایضا تنسرا (تسّر) موبد اردشیر الداعی الیه و المبسر بظهوره فی آخر رسالته الی ماجشس صاحب جبال دباوند و الرئی و طبرستان و الدیلم و جیلان فقال: «و لولا انا قد علمنا ان بلیة نازلة علی رأس الألف سنة لقلنا ان ملک الملوک قد احکم الأمر للأبد ولکننا قد علمنا ان الالبای علی رأس الألف سنة و ان سبب ذلک ترک امر الملوک و اغلاق ما اطلق و اطلاق ما اغلق و ذلک للفناء الذی لا بد منه و لکننا و ان کتا اهل فناء فان علمنا ان نعمل للقاء و نحتال له الی امد الفناء فکن من اهل ذلک ولائمن الفناء علی نفسک و قومک فان الفناء مکف بقوته عن ان یمان و انت محتاج الی ان تعین نفسک بما یزینک فی دار الفناء و ینفعک فی دار البقاء و نسأل الله ان یجعلک من ذلک بارفع منزلة و اعلى درجة»<sup>(۱)</sup>

مترجم فارسی نامه تسّر یعنی ابن اسفندیار در پایان نامه مذکور چنین مینویسد: «ترجمه سخن ابن المقفع تا اینجاست و السلام. اما در کتاب چنین خواندم که چون جسفشاه طبرستان نامه تسّر بخواند بخدمت اردشیر بن بابک شد و تحت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در قریب و ترجیب او مبالغه فرمود و بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد او را باز گردانیده طبرستان و سایر بلاد فرشادگر بدو ارزانی داشت و ملک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او ماند.»

این بود شمه مختصری در باب «نامه تسّر» و مقصود نگارنده این سطور در اینجا فقط معرفی و عرضه داشتن این سند تاریخی بسیار سودمند بود پیشگاه ارباب معرفت نه تحقیق و تدقیق در باب آن و کسانی که طالب معلومات بیشتر و مفصل تر و عمیق در آن خصوص باشند باید رجوع نمایند بمقاله عالمانه‌ای که دازمستتر مستشرق مشهور فرانسوی در آن باب بانضمام متن فارسی نامه مذکور در مجله فرانسوی موسوم به «روزنامه آسیاتی»<sup>(۳)</sup> نوشته و همچنین بفصلی که استاد کریستین دانارکی که معروف خوانندگان «کاو» هستند در آخر کتاب عالی خود موسوم به «سلطنت ساسانیان»<sup>(۴)</sup> نوشته‌اند.

سید محمد علی جمال زاده.

(۱) کتاب التنبیه و الاشراف، صفحه ۹۹.

(۲) مجله «روزنامه آسیاتی»، سلسله ۹، جلد ۳، صفحه ۲۴۶-۲۴۷.

(۳) Darmsteter: Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal) Asiatique Série 9, Tom 3, p. 185-250, 502-555.

(۴) Arthur Christensen: L'Empire des Sassanides, p. 111-112.

درباریان آن پادشاه نیز ثبت شده. از مجراهای مختلف ما تا اندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم مثلاً در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران و شاهنامه فردوسی که بواسطه ترجمه فارسی (نه ترجمه عربی) بخدای نامه منتهی میشود بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست. مندرجات این کتاب بسیار حماسی و وطن پرستانه و مقید بطرفداری از خاندان سلطنت و ظمن بر غاصبین و یایغان و همه جا رزمی و رجزی بوده و هم از نطقهای جلوس پادشاهان و خطابه‌های خیلی منشیانه و وصایای سیاسی (عهد) و پند و اندرز پادشاهان با عبارت پردازی و سخن سرایی (که از قدیم مرغوب ایرانیان بوده) پر بوده و مخصوصاً محاورات و خطابه‌های اخلاقی در آن خیلی زیاد بوده است.

\* \* \*

اسم کتاب پهلوی تاریخ ایران یعنی «خواتای نامک» که بعدها خدای نامه شد بواسطه مؤلفین کتب عربی بر ما معلوم است (۱) و چنانکه گفتیم بمعنی نامۀ خداوندان یعنی نامۀ خسروان بوده که بعدها بهمان معنی (برای احتراز از لفظ خدای) کلمۀ شاهنامه معمول شد. این کتاب را ابتدا عبد الله بن المتقّع ظاهراً در نیمه اول قرن دوم برنی ترجمه کرد و نام آنرا «سیر ملوک الفرس» گذاشت و بهمین واسطه تاریخ ایران و داستان سلاطین اساطیری در میان مسلمانان معروف شده و در ادبیات عربی انتشار وسیع یافت و باقی بلاد مغرب و مصر و حجاز رسید و قصص ایرانی چنان در میان اعراب متداول و رایج شد که شعرای عرب در اشعار خود از آنها سخن راندند (۲).

چنانکه گفتیم علاوه بر خدای نامه قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوی بوده و مخصوصاً راجع بتاریخ خود ساسانیان که ربطی بخدای نامه نداشته و مستقل بوده‌اند و دلیل این آن است که در کتب تاریخی عربی قدیم و همچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران خیلی روایات و مطالبی پیدا میشود که از روایات ناشی از سیر الملوک ابن المقفع فرق زیاد دارد. علاوه بر این در تاریخ طبری مثلاً در خصوص اردشیر بابکان و سلاطین آخری ساسانی اخبار خیلی خوب و صحیح تاریخی آمده که قطعاً از خدای نامه نبوده و از مآخذ قدیم پهلوی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته و نیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوی بوده که قسمتی از مضمون آنها بعد از تألیف خدای نامه در تاریخ عمومی ایران داخل شده مانند کارنامه ارد شیر بابکان که هنوز اصلش موجود است و مانند رومان تاریخی مبسوط و دراز بهرام چوبین که مضمون آنرا از کتب تاریخی عربی و ترجمه فارسی طبری و شاهنامه بدست آورد و آنرا جبلة بن سالم برنی ترجمه کرده و شاید بدین جهت اسم بهرام چوبین در ادبیات عرب معروف شد بود (۳). شاید کتاب قصه رستم و اسفندیار نیز مستقلاً موجود بوده که آنرا

(۱) حرة اصفهانی و الفهرست و مسعودی.

(۲) ابونواس در قصیده مشهور خود در هجو قبیله نزار و ابو تمام در مدح افشین

از ضحاک و فریدون اسم برده‌اند و هکذا.

(۳) یک شاعر عرب در حدود سنه ۲۱۵ در شعر خود از چوبین اسم میبرد

(الأغان).

شاهنامه فردوسی میدانیم که سلاطین ساسانی بجمع و تدوین اخبار و تواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتیمی داشتند و از آنجمله خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت (۱). مندرجات مقدمه مزبور که در سنه ۸۲۹ تحریر شده اگر چه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست اما در این فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه که ظاهراً از روی مآخذ قدیمی است بسیار قریب با اعتماد و تصدیق است. بموجب مندرجات این مقدمه ابتدا بحکم نوشیروان تاریخ پادشاهان ایران از همه ممالک ایران جمع آوری شده «و پیوسته باطراف و اکناف جهان کس فرستادی تا در هر مملکت که حکایات ملوک آنجا تحقیق میکردند و نسخه آن بکتابخانه میسپردند» ولی تاریخ کامل و جامع ایرانرا ابتدا (بقول مقدمه شاهنامه از روی همان کتب تاریخی متفرقه خزانه نوشیروان) در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۳۱) یعنی در واقع میان سنه ۱۱ و ۱۵ هجری که مشار الیه سلطنت فعلی در تمام ایران داشت بحکم وی یک دهقانی (۲) عالم موسوم به دانشور از روی همان نسخه‌های قدیمی تألیف کرده و پرداخت که ظاهراً همان خدای نامۀ پهلوی (۳) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۴) برشته تحریر کشیده بود و آن اساس بزرگ سیر الملوکهای عربی و شاهنامه‌های فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتب تألیف شده زیرا که بدون همچو مآخذی ممکن نبود اینهمه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع آوری و ثبت شود. دلایل و قراین زیادی بصحت اسناد تألیف این کتاب مهم بهمه یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجود است (۵). در مقدمه قدیم شاهنامه (۶) (غیر بایسنقری) در ضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران اسم فرخان (یا فرخانی) موبد زمان همین یزدگرد بن شهریار مذکور است و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه اسم رامین از

(۱) امیرزاده بایسنقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

(۲) مقصود از دهقانها در عهد ساسانیان و بعد از آن تا دو سه قرن ملاکین و نجای ایران بوده که در واقع ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند.

(۳) اینکه در زمان ساسانیان در دفاتر رسمی دولتی جدول سلاطین گذشته و مدت سلطنت آنها بدون فرق گذاشتن میان دوره اساطیری و تاریخی حقیقی از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده از مآخذ و مدارک مختلف ثابت شده و مخصوصاً آگاتیاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی صریحاً ذکر کرده که در زمان خسرو انوشیروان «دیفتر» های (یعنی دفترها) رسمی وقایع موجود بوده که بدقت و مواظبت تمام نگاه میداشتند ولی این فقره معلوم نیست که آیا داستانهای و افسانه‌های راجع باشخاص سلاطین و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده یا در افواه دایر بوده است.

(۴) صحت این مطلب را نولدیکه ثابت کرده باین دلیل که تواریخ و داستانهای که از مآخذ مختلفه در دست است تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر میروند و پس از آن اختلاف پیدا می‌شود و این فقره دلیل بر تغییر مآخذ است.

(۵) از جمله بردن اسم خسرو پرویز با احترام و ظمن برپرسش شیرویه قرینه این مطلب است زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شیرویه.

(۶) در نسخه برلین که خیلی مغلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد بن شهریار»

نوشته شده.



وهادان (۱) و قصه لهراسب (۲) و داستانهای شهر براز (۳) و قصه زال و رودابه و بیژن و منیژه و شاد بهر و عین الحیوة (۴) و قصه شروین و خرین (۵) و قصه طلحند و کو و حکایت شطرنج و غیره.

### ترجمه‌های عربی و تهنیدها

پس از جنگ قادسیه و جولای که برای سلطنت بومی ساسانی شوم بود و شکست رستم سردار ایرانی از سعد بن وقاص در سنه ۱۴ شوکت داستانی ایرانی موقتاً شکست یافت ولی طولی نکشید که ایرانیان تمدن در حوزه حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) و تمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ و تراوش کردن گرفت. تاریخ سه قرن اول اسلام بر است از نهضت‌های ملی ایرانیان و انقلابات سیاسی و مذهبی در آنجا که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفته خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسبانان و اُستداران و اشراف ایران خروجها ترتیب میدادند و از طرف دیگر اتباع زردشت ومانی و مزدک باسامی مختلفه از جاودانی و خرم‌دینی و بابکی و اتباع سُنباد و مقنع و شلمغانی و بهافرید و چندین طریقه‌های دیگر بعضی بعنوان مذهب مستقل و برخی بعنوان یک طریقه اسلامی در کوشش بودند و خلفای عربی نژاد دمشق

مقدمه خودش بشاهنامه فردوسی که طمع کرده فهرست و شرح کاملی از آنها داده و اصلی بودن آنها خیلی مشکوک است بلکه با احتمال قوی از این قصه‌های مذکور در متن چیزی در داستانهای قدیم بوده اند. یکی از دلایل این فخره آنستکه ابو اسحق ابراهیم بن محمد الغضنفر التبریزی متوفی سنه ۶۲۹ در رساله‌ای که در باب کتاب فهرست ابو ریحان بیرونی نوشته گوید که کتاب سفر الجبارة مانی بابلی بر است از قصه‌های پهلوانان که سام و نریمان از آن جمله است و گویا مانی این دو اسهرا از کتاب افسدستاک [آوستا] زردشت آذربایجانی برداشته.

(۱) حکایت آغش و هادان که در تاریخ طبری نیز بدان اشاره شده لابد قدیمی است و شرحی راجع باین پهلوان در شماره ۲ کاوه درج شده.

(۲) قصه لهراسب از قصه‌های قدیم است و در نهایت الأرب منسوب بدینوری ذکر آن آمده که گوید کتاب لهراسب در زمان اشکانیان تألیف شده و کتابی با اسم «کتاب کیهان لهراسب پادشاه» در کتاب الفهرست بابو الحسن علی بن عبیده الریحانی (متوفی سنه ۲۱۹) از خواص مأمون عباسی نیز نسبت داده شده.

(۳) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف ذکر کتابی از مؤلفات خود را میکند موسوم به «مقاتل فرسان العجم» که در آن اخبار و قصص شهر براز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل او را آورده بود.

(۴) در مجمل التواریخ گوید اندر عهد بهمن بن گشتاسب قصه شاد بهر [شاه پُهر = شاپور؟] و عین الحیوة بودست.

(۵) این قصه مبنی بر حکایت مخلوط بافسانه شروین پسر یرینان رئیس بلوک دستبا (دستوه) در حدود قزوین است که از طرف یزدگرد (که بنا بر افسانه‌ها پسر یزدگرد اول بود) برای اجرای وصیت آرزکادیوس امپراطور روم (۳۹۵-۴۰۸) که پسر نا بالغ خود تئودوس دوم را (۴۰۸-۴۵۰) جانشین خود کرده بود به یزانس فرستاده شده بود و چنانکه در شماره گذشته بدان اشاره شد بقول حمزه (بنقل از کسروی) ۲۰ سال کار مملکت یونان را اداره کرد تا پادشاه صغیر بسن رشد رسیده. دینوری گوید: «شروین را که سوار شجاع و پهلوان بود نوشیروان پس از صلح با قیصر روم و قرار باج سالیانه که قیصر میبایستی هر ساله بپردازد مأمور گرفتن باج و رساندن بجزانه کرد. پس شروین در مملکت روم پیش قیصر ماند بهمراهی غلام خود خرین که داستان آن مشهور است.»

یز جبله مذکور ترجمه کرده و همچنین کلیله و دمنه پهلوی و سند باد پهلوی و یادگار زیریران و مزدک نامه وجود داشته و شاید عدّه دیگری از کتب قصه ویا آداب پهلوی که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر اینها محتمل است که خیلی از قصه‌های (رومان) عاشقانه ویا رزمی فارسی و عربی که در قرون اولی اسلام (قرن دوم تا ششم) برشته انشاء یا نظم کشیده شده ودر میان عامه ایرانیان مطلوب و دایر بود و موضوعات نیز بدستانهای عهد قبل از اسلام و پهلوانان یا سلاطین ایران قدیم یا هند نسبت داده شده نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولو مختصر تر) کتباً موجود بوده و خواه مطالب آن در افواه سائر بوده است مانند قصه ویس و رامین (۱) و وامق و عذراء (۲) و خسرو و شیرین و فرهاد (۳) و قصه‌های بهرام گور و داستان گرشاسف و قصه نریمان و سام و کیتباد و افراسیاب و قصه کی شکن (۴) و قصه آغش

(۱) این قصه که فعلاً فارسی منظوم آنرا در دست داریم از نظم فخر الدین اسعد کرگانی در حدود سنه ۴۴۰ باغلب احتمال اصلاً پهلوی بوده چنانکه در مقدمه آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بخواند بیانش» اگر چه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» در این شعر همان پهلوی اصطلاحی امروزه بوده ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخواهر باشد مشکل است بعد از اسلام ترتیب داده شده باشد. در مجمل التواریخ گوید «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست.»

(۲) این کتاب اگر چه اسم عربی دارد ولی ظاهراً ترجمه اسم فارسی آن بوده و بقول دو لنتشاه سمرقندی کتاب وامق و عذراء قدیمی که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند. در عهد عبد الله بن طاهر امیر خراسان (۲۱۳-۲۳۰) در نیشاپور بر او عرضه شد و او حکم بانالاف آن کرد. این کتاب را عنصری برشته نظم کشیده بوده ولی امروز نسخه آن در دست نیست و فقط ترجمه ترکی آن در دست است که شاعر عثمانی مختصلاً بلا معنی متوفی در سنه ۹۳۷ آنرا از روی نظم عنصری ترکی در آورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق و عذراء بسهل بن هرون کتابدار مأمون خلیفه عباسی که خود از مترجمین پهلوی عربی بود داده شده ولی بعنوان تألیف نه ترجمه و چون اینگونه نویسندگان ماهر در آن زمان کتبی از خود بسایق کتب قدیم ایرانی میدراختند چنانکه جا حظ در البیان و التنبیه گوید که کتبی که در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است مشکوک است که آیا واقعا ترجمه از فارسی است ویا ابن المقفع و سهل بن هرون و غیرها خود پرداخته و نسبت بایرانیان داده‌اند و نیز میدانیم که سهل بن هرون کتاب ثمله و عفرا نظیر کلیله و دمنه برای مأمون ساخته لهذا اصلی بودن کتاب وامق و عذراء قدری مشکوک فیه میشود. ابو ریحان بیرونی متوفی سنه ۴۴۰ در فهرست کتب خود از جمله ترجمه قصه وامق و عذراء میشمارد. در مجمل التواریخ گوید که «اندر آخر دارا بن داراب قصه وامق و عذراء بودست در زمین یونان و بعضی گویند بعهد پدرش . . .» و در تاریخ گزیده گوید بعهد اسکندر مکدونی بوده.

(۳) مقصود خسرو پرویز است و شیرین یا «سیرا» زن مسیحی آرامی (سریانی) او بود و فرهاد از سپهبدان پرویز بوده که بنا بر افسانه‌ها عاشق شیرین بود. این قصه تاریخی نیست ولی بعضی از حکایات شیرین و خسرو در کتاب المحاسن و الأضداد جا حظ نیز موجود است و شاید در زبان پهلوی اصل افسانه‌ای کوچکی داشته.

(۴) اسم این سه داستان اخیر و همچنین دو قصه مذکور بعد از آن در مجمل التواریخ آمده که گوید این حکایات را از کتاب شاهنامه مشهور ابو المؤید بلخی [نثر ابو المؤید . . .] اقتباس کرده و از اینقرار معلوم میشود که در آن شاهنامه که ما در شماره ۲ و ۸ کاوه از آن سخن راندیم و ظاهراً در اوایل قرن سوم هجری تألیف شده این قصص موجود بوده و لهذا حکم آنها مثل داستانهای نیست که بعد از فردوسی بتقلید او ساخته شده مثل فرامرنامه و سام‌نامه و جهانگیر نامه و برزنامه و بهمن نامه و بانو گشتاسب نامه و داراب نامه و قهرمان نامه و هوشنگ نامه و فقیرنامه و طهمورث نامه و قران حبشی و حکایت جمشید و قصه کوش بیل دندان که زول موهل در

مسعودی در سنه ۱۱۳ برای هشام بن عبد الملک ترجمه شد (۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود که بواسطه انتقال پایتخت خلافت بجوار طیسفون (مدائن) پایتخت ساسانیان ترجمه کتب پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب و عربی دان و یاجنید الاسلام رواج یافت و یکی از اولین مترجمین که خبر از او داریم مؤلف و مترجم بزرگ ایرانی معروف روزبه پسر دادویه مکی بابوعمر و ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم که چون در دست عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس مسلمان شد معروف بابو محمد عبد الله بن المقفع بن المبارک گشت (۲). مشار الیه چندین کتاب از

کتاب هشام بن عبد الملک شده داریم و در باب کتب پهلوی نیز مشکوک است و مخصوصاً ممکن است ترجمه‌های جله بن سالم که پسر همین سالم منشی هشام بن عبد الملک است در زمان خلفای اموی بعمل آمده باشد. جله پسر ابو العلاء سالم بن عبد العزیز است و سالم ابتدا از موالی سعید بن عبد الملک بن مروان و عبثه بن عبد الملک بوده و بعدها مولی و کتاب هشام و صاحب دیوان او شد و ظاهراً تا وفات هشام در این منصب باقی بود و پس از هشام نیز زنده بوده. مشار الیه (یعنی سالم) از اشراف و هم از منشیان معروف زبان عرب و یکی از ده نفر بلغای قرون اولی اسلام بود. وی استاد عبد الحمید بن یحیی (ایرانی الأصل) کتاب معروف مروان بن محمد خلیفه اموی و ظاهراً پدر زن عبد الحمید مزبور بوده. خود سالم ظاهراً ایرانی بوده و از یونانی نیز بعضی رسائل عبری ترجمه کرده و بنا بر آنچه ذکر شد ممکن است جله پسر وی که کتاب رستم و اسفندیار و قصه بهرام چوبین را از پهلوی عبری ترجمه کرده نیز در زمان امویان بوده و خصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگر ذکر شخصی موسوم بابراهیم بن جله آمده که عبد الحمید کتاب باو نصیحتی در خط نویسی داده و از ایستقرار ممکن است ترجمه‌های او بیش از ابن المقفع بوده باشد (نولدی که بواسطه سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جله را کتاب هشام بن محمد کلبی متوفی سنه ۲۰۴ فرض کرده). علاوه بر این ابو عبیده مفضل بن المنی از اصحاب روایات و مورخین و نسابین بزرگ و معروف متولد در سنه ۱۱۴ و متوفی در سنه ۲۱۰ نیز در کتابی که در اخبار ایران نوشته تاریخ ایران و سلاطین آنرا بقول مسعودی از یک شخصی موسوم بقصر کسری روایت میکند و گوید که قصر مزبور بقدری در آثار و اخبار و داستانهای ایران و سلاطین آن خبرت و شهرت داشت که باسم قصر کسری اشتهار یافته بود. از این قرار قصر کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری میشود و بعید نیست کتابی نیز داشته است. محمد بن سائب کلبی نسابه معروف که در سنه ۸۲ در جنگهای محمد بن اشعث با قشون امویان اشتراک داشته و در سنه ۱۴۶ وفات یافته نیز که منشاء روایت پسرش هشام و وی مأخذ روایتهای زیاد در خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً مأخذ عمده طبری است ممکن است مأخذ کلبی هم در دست داشته است. مسعودی در باب تاریخ اشکانیان در مروج الذهب از هشام بن محمد کلبی روایت او از پدرش نقل میکند. کلبی بنا بر آنچه در کتاب المعمرین ابو حاتم سجستانی آمده در خراسان نیز بوده است.

(۱) رجوع شود بشماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۴ ستون ۲ حاشیه ۲.

(۲) دادویه پدر عبد الله که اصلاً از اهل جور (فیروز آباد حالیه) از بلاد فارس بوده مأمور مالیه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنه ۷۵ و ۹۵ که مدت والگیری حجاج بود در عراق) و بواسطه حیف و میل در مالیه حجاج او را آتقدر زد که ناقص و شکسته شد. از زمان نشأت عبد الله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم و اگر روایت ابن خلکان که وی در زمان کشته شدنش ۳۶ ساله بوده صحیح باشد باید مشار الیه در حدود سنه ۱۰۴ متولد شده باشد ولی بقول بلاذری در فتوح البلدان مشار الیه در موقعیکه صالح بن عبد الرحمن سیستانی از موالی بنی تمیم (که پدرش در سنه ۳۰ در سیستان اسیر شد) در سنه ۹۶ از طرف سلیمان بن عبد الملک اموی عامل خراج عراق شد از طرف او عامل خراج بلوک دجله یا بقیه‌داد گردید و در اینصورت باید تولد وی خیلی قبل از این زمان بود باشد. مشار الیه در بصره ساکن بوده و پس از سنه ۱۲۷ که یزید بن عمر بن هبیره از طرف مروان بن محمد خلیفه اموی والی عراق شد کتاب پسر او

و بغداد از طرفی زنداقه و اهل بدیع و علما و حکمای ایرانی توادرا دنبال کرده و با زجر و شکنجه میکشند و از طرف دیگر مشغول لشکرکشی برای خاموش کردن فتنه‌های اکناف مملکت که از این مرقاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی و روحانی و ادبی و علمی ایران و نهضتهای ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی و اختلاط و تأثیر آن در عقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه میخواهد (۱). فقط مقصود ما در اینجا حالت کمون و سیر داستانهای ملی و تاریخ بومی ایران و زنده ماندن آنست در طول این ایام تاریک. قرائن قوی در دست است که خشکسالی سیاسی و خطی شوکت ملی از حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندین نکاسته بود و مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی در زبان پهلوی تصنیف شده که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است برای ما باز مانده و بعید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض و شکست است در دوره بلا فاصله بعد از آن با علم تاریخ بیشتر از همه اهمیت داده شده و کتب تاریخی در گذارش ایام شوکت و جلال بسیار پرداخته شده باشد (۲).

خلفای اموی و مخصوصاً عباسی پس از تسلط بر ممالک و ملل متمدن تر از ملت خود لزوم فرا گرفتن ترتیبات اداری منظم‌تری را از مغلوبین حسن کردند و لهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتبه از ملل خارجه و مخصوصاً سربانیهای یونانی دان و ایرانیهای پهلوی خوان استخدام نمودند و کم کم هوسی بخواندن آثار آن ملل متمدن پیدا کردند (۳). از وقتی که زبان عبری در تالیف و کتابت نشو و نما کرده و آلت نگارش کاملی شد ترجمه کتب پهلوی و یونانی عبری شروع شد (غالباً بسبب تشویق یا امر یکی از بزرگان مسلمین). اگر چه اولین کتاب پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن عبری داریم (۴) در صورت صحیح روایت کتابی است که بقول

(۱) امیدواریم عقرب یک مقاله عمیق در این باب در کاوه انتشار یابد.

(۲) مثلاً نوشتجات منوچهر موبد خراسان و بهرام بن خورزاد که مأخذ ابن المقفع در نامه تنسار بودند و کتاب اردواد (آرتوات؟) بن مورغان موبدان موبد مؤلف تاریخ بزرگرد که بلعی در مقدمه خود بترجمه تاریخ طبری از آن حرف میزند و کتاب مشتمل بر صور ملوک ساسانی که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف از تالیف آن سخن میراند از این جمله‌اند.

(۳) اطلاعات راجع بتاریخ و عقاید و آداب ایرانیان تا اندازه‌ای یش از اسلام نیز در میان اعراب انتشار داشته و روابط و سرودات که از مجاورت اعراب لخمی ملوک حیره با ایرانیان و جنگ معروف ذی قار و استیلای ایرانیان برین در عهد نوشیروان پیدا شده بود و تأثیر تسلط شاپور ذو الأکناف بر اعراب بقدرکافی کسری و قصه‌های راجع بکشور او را برعربها شناسانیده بود. حتی تعالی در کتاب قرر ملوک الفرس دو بیت شعر بحضرت امیر علی بن ابی طالب نسبت میدهد که در آن تمثیل بکار شاپور با قبیله ایاد نموده. نوروز و مهرجان اعیاد بزرگ ایران نیز در میان اعراب بقدری معروف بود که جریر شاعر عرب در هجو اخطل از آن سخن رانده [الجوابلی در ماده نیروز].

(۴) اگر چه بر حسب معروف ترجمه کتب پهلوی و یونانی در زمان عباسیان شروع شد و حتی مسعودی در مروج الذهب (جلد هشتم صفحه ۲۹۰) از قول محمد بن علی عبیدی خراسانی گوید که منصور اولین خلیفه بود که برای او کتب از زبان عجمی عبری ترجمه شد ولی این فتره در باب کتب یونانی صحیح نیست زیرا که در عهد امویان نیز قطعاً کم و بیش ترجمه‌ها بعمل آمده و خبر از ترجمه‌هایی که برای خالد بن یزید بن معاویه و سالم

اصفهان و بیرونی و ابن الندیم و بلعمی و مؤلف مقدمه قدیم شاهنامه و مؤلف مجمل التواریخ این اسامی را پشت سرهم و بهمان ترتیب با اندکی کم و زیاد می‌برند و از این رو میشود گمان کرد که این ترتیب تاریخی است. اسامی این کتب که یا ترجمه مستقیم (نقل) و یا تهذیب (اصلاح<sup>(۱)</sup>) و یا تخریر و جمع<sup>(۲)</sup> خداینامه‌اند<sup>(۳)</sup> از این قرار است: سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی<sup>(۴)</sup>، تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شد، سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی<sup>(۵)</sup>، سیر ملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی<sup>(۶)</sup>، تاریخ ملوک نبی ساسان ترجمه یا جمع هشام بن قاسم اصفهانی، تاریخ ملوک نبی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موید ولایت شاپور از ایالت فارس<sup>(۷)</sup> و تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی<sup>(۸)</sup> (خسروی). در الآثار الباقیه بیرونی یک کتاب سیر الملوک بهرام بن

(۱) Rédiger (۲) Recension

(۳) حمزه اصفهانی صریح گوید «در کتاب خداینامه که چون عربی ترجمه شد آنرا

کتاب تاریخ ملوک الفرس<sup>(آمد)</sup>

(۴) محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود که زانجه طالع مأمون را درست کرد و از طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند و سوس شد پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً مزول و منضوب بوده و حتی معتصم حکم بقتل او داد و فقط بواسطه اصرار احمد بن ابی داود خلاص شده و حبس شد. وفاتش معلوم نیست و شاید خیلی بعد از جلوس معتصم (۲۱۸) زیسته ولی چون حافظ در کتاب البیان و التبيين از او روایت میکند احتمال می‌رود که تا عهد خلیفه واثق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاد بواسطه بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۵) زادویه بن شاهویه علاوه بر کتاب مذکور در متن یک کتاب دیگر نیز داشته در علت اعیاد ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی در الآثار الباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کله داود باهری که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم شاهنامه جزو اسامی مؤلفین سیر الملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل قحه در آخر ثبت شده بوده و غلط نسخ آنرا باین شکل در آورده: بقول ابن خردادبه زادویه لقب ملوک سرخس بوده. زادویه و ابن المقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده‌اند ولی سایر مؤلفین آن کتابرا تهذیب نموده‌اند.

(۶) تاریخ حیات ابن مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود او را نوه مطیاری نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد که در موقع استیلای عرب و فرار یزدجرد در سنه ۳۱ در اصفهان سربلند کرده و برضت عربها برخاست در این صورت ممکن است زندگی او را در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری بگذاریم و یکی از متقدمین مؤلفین این کتب میشود (۷) این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و شاید سبب آن مفصل تر بودن آن بوده. بقول حمزه اصفهانی مشار الیه نیست و اند نسخه از خداینامه را جمع آوری کرده و از روی مطابقت اختلافات آنها تواریخ ملوک ایرانیان را اصلاح کرد. حمزه و مؤلف مجمل التواریخ خیلی از کتاب او نقل میکنند و این کتاب ظاهراً تهذیب سیر الملوک بوده نه ترجمه خداینامه زیرا که در کتاب حمزه آنرا «اصلاح» اسم میدهد. تاریخ زندگی بهرام بن مأمون معلوم نیست. مردانشاه که اسم پدر اوست اسم پسر زادن فروخ بن یری گسگری کاتب حجاج یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز در سنه ۸۲ کشته شد. بارون روزن را در خصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که یکی از روی تحقیق و اجتهادات خود اوست و ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی است. (۸) موسی بن عیسی خسروی که اسمش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المحاسن والأضداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم میزیسته و شاید کتاب خود را در باره سلاطین ساسانی در حدود سنه ۲۵۴ نوشته است زیرا که جاحظ (متوفی در سنه ۲۵۵) کتاب المحاسن را در اواخر عمر

پهلوی عربی ترجمه کرده که اسامی آنها در کتاب الفهرست تألیف ابن الندیم که در سنه ۳۷۷ تألیف شده مذکور است از کتبی که مشار الیه از پهلوی عربی ترجمه کرده خیلی کم باقی است و فقط چند تا بواسطه باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمه عربی و فارسی بر ما معلوم است مثلاً آئین نامه و کلیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب التیمه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیر و کتاب الآداب الصغیر و خداینامه<sup>(۱)</sup>. بلاشک مهم ترین کتب ترجمه های وی همین کتاب اخیر است که در اندک زمانی معروف شده و در تمام عالم اسلامی و مخصوصاً در عراق عرب و ایران و ماوراء النهر شهرتی بسزا یافت و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایران و شوق ایرانیان باحیای تاریخ عظمت و اقتضار خود بر انتشار این کتاب افزوده و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن و همچنین ترجمه های دیگر مستقیم زیاد از خداینامه پیدا شد که بدبختانه مانند خود ترجمه ابن المقفع فقط اسم چندتا از آنها بر ما معلوم است و مأخذ عمده متأخرین بوده‌اند. حمزه

داود بن یزید بود. داود در سنه ۱۳۲ در دست عباسیان کشته شد و پس از آن عبد الله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبد الله بن العباس و برادر او سلیمان (که حاکم بصره بود) داخل شد و منشی عیسی بود برای کرمان (عیسی بن علی در سنه ۱۳۲ والی فارس و کرمان شد) و در دست او مسلمان شد. بعدها در پیش سلیمان و عیسی مانده و تا سلیمان حاکم بصره بود (تائیمه رمضان سنه ۱۳۹) ظاهراً در خانواده ایشان بوده و پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد و در همان خانواده علم فصاحت عربی را از ابو الجاموس ثور بن یزید اعرابی که گاهی بصره آمده و بر سلیمان بن علی نازل میشد اخذ کرد و بالأخره بواسطه خدمت بهمان خانواده در موصبه منصور خلیفه بعموی خود عبد الله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان نامه میداد (بقول طبری در سنه ۱۳۹ و بقول یعقوبی در سنه ۱۳۷) وی امان نامه را نوشت و بواسطه سختگیری او در تأکید امان مورد کین خلیفه شد و بهمین جهت بعدها در دست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بقرض شخصی و با اتهام زندیقی بزجرهای وحشیانه کشته شد که بعضی روایات باشاره خود منصور بود [باغلب احتمال در سنه ۱۴۰ یا ۱۴۱]. ابن المقفع یکی از فصیحای درجه اول در زبان عربی بود و ابن مقفه وزیر معروف او را یکی از ده نفر بلغای عرب میشمارد علاوه بر این شاعر نیز بوده ولی شعر کم داشته و ابو تمام اشعار او را در حماسه درج کرده و اصمعی کتب او را مدح کرده. مشار الیه با خلیل بن احمد (متوفی سنه ۱۷۰) بواسطه عبّاد بن عبّاد محلی (متوفی در سنه ۱۷۹) ملاقات کرده و چند روزی با هم بودند. ابن المقفع متهم بزندقه بود و در شمار القلوب ثعالبی ویرا جزو زنادقه و از ظرفاء خوش لباس و خوش معاشرت میشمارد و مهدی خلیفه عباسی او را منشأ کتب زندقه نامیده و با وجود این در میان مسلمین قدر بلندی داشته بدرجه ای که ابن الفقیه (احمد بن محمد بن اسحاق بن الفقیه الهمدانی که در حدود سنه ۲۹۰ تألیف کرده) او را از اشراف معروف ایرانیان در اسلام میشمارد. تاریخ گوید حمد الله مستوفی نیز او را از زنادقه شمرده و نسبت میدهد که او ماهها سعی کرد تا نقیض قرآن انشا کند ولی بفلط او را در عهد الهادی بالله خلیفه عباسی (۱۶۹-۱۷۰) میگذارد.

(۱) اسامی این کتب در کتاب الفهرست ثبت است و علاوه بر اینها بقول الفهرست چندین کتاب در منطق و طب که از یونانی پهلوی ترجمه شده بود ابن المقفع بفارسی ترجمه کرده و کتاب قاطیغوریاس (مقولات عشره) ارسطاطالیس و باری آرمیناس یونانی را هم (شاید از روی ترجمه پهلوی آنها) مختصر کرده و کتاب نموده که اقتباسی از کتاب اولی در مفاتیح العلوم خوارزمی (ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب) موجود است. بعلاوه نامه معروف شمس هریدان هرید اردشیر بابکان را بشاهزاده طبرستان نیز ترجمه کرده که امروز متن فارسی مترجم از عربی آن در دست است. همچنین بقول مسعودی در مروج الذهب بروایت از محمد بن علی عبیدی خراسانی ابن المقفع بعضی کتب مانی و ابن دیصان و مرقیون را نیز بر عربی ترجمه کرده بوده است.



## مطالب راجع باداره

§§ شماره‌های اولی امسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ باینطرف بفرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکینی که شش شماره اولی امسال نرسیده همه آنها در یکجا با همین شماره فرستاده میشود و هرکسی که شماره‌های اولی را ندارد و باو نرسیده میتواند باداره نوشته و بخواهد و برای کسانی که بعدها قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول باینطرف منظمأ بخواهند فرستاده خواهد شد.

§§ ما تا کنون روزنامه را فقط برای مشترکین منظم میفرستادیم و برای تک فروشی اساساً فرستاده نمیشد ولی بعد از این مصمم شده‌ایم که مقداری هم پیش وکلای کاوه اگر لازم بدانند برای تک فروشی بفرستیم ولی باید بگوئیم که اداره مسئول منظم رسیدن شماره‌های تک فروشی نیست و ممکن است گاهی از بعضی شماره‌ها کم بیاید اصلاً بغير مشترکین نرسد و برای تک فروشی فرستاده نشود و همچنین برای تک فروشی لابد خیلی دیرتر از مشترکین میرسد. قیمت یک شماره را در ایران سه قران قرار دادیم.

§§ وکیل روزنامه کاوه در عراق جناب آقا عبد الرحمن عراقی و در کرمان جناب ارباب شهریار خدا بخش رئیس تجارتخانه سروشیان است. اسامی سایر وکلای محترم کاوه نیز چنانکه بتدریج در شماره‌های سابق کاوه درج شده در ایران و خارجه از قرار ذیل است:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

اسلامبول: جناب حاج حسینقلی تبریزی صاحب مغازه خورشید در اسلامبول

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلغالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری، نمره ۱۰۱

تبریز: کتابخانه آذربایجان.

مشهد: کتابخانه نصرت.

اصفهان: جناب آقای امین التاجار اصفهانی

جناب آقا میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پزوه ناظم و محاسب در پستخانه ایالتی فارس.

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی.

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میرصدر میر عبد الباقی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ بایشان ارسال شود.

§§ کسانی که طالب اشتراک کاوه در سال آینده آن که از غره جمادی الاولی ۱۳۳۹ شروع میشود باشند باید فوراً بمجرد وصول این شماره وجه اشتراک سال آینده را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته باداره بفرستند و اگر نه کاوه بایشان نمیرسد و بعدها تا دو باره بنویسند و بخواهند بواسطه طول مدت ایاب وذهاب پست مدتی عقب میافتد.

\* \* \*

تصحیح - در ضمن مقاله اولی شماره گذشته (۱۰) راجع شبهه اکل و مأکول توضیحی در حاشیه داده شده بود بدین قرار که آن شبهه فلسفی عبارت از اشکالی است که در حشر و معاد انسانی که طعمه حیوانی شده باشد پیش میآید. بعد بواسطه اخطار یکی از فضلا و رجوع بکتاب معلوم شد که در آن مسئله اشتباهی واقع شده و تقصیر آن بر حافظه نگارنده است و صحیح آنست که شبهه اکل و مأکول عبارت از اشکالی است در کیفیت حشر و ثواب و عقاب مؤمنی که بدن او را کافری خورده باشد و جزو بدن وی شده باشد. در رفع این شبهه متکلمین بجهت‌های مفصل کرده‌اند و ما فعلاً مختص رفع اشتباه در شبهه ابن چند سطر را لازم دانستیم.

# سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان  
قران مارک سایر ممالک

## (۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران . . . ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

## (۲) کشف تلیس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ

## (۳) جنایت روس وانگلیس

نسبت با ایران . . . . . ۱ ۳ یک

## (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران . . . . . ۵ ۱۵ سه

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و  
بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای  
در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی  
که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود  
در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران  
(خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای  
مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای  
غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی مبارزد

## اعلان

در مغازه «پرسیپولیس» در برلن همه نوع امتعه خرازی فروشی از  
قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنهایا و یقه و دستمال و جوراب و دستمال  
کردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه  
«پرسیپولیس» از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشهای تجارقبول  
کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود  
چه از اجناس فوق الذکر وجه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه  
ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه «پرسیپولیس» مالی  
سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه «پرسیپولیس» انجام  
میکردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج  
و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری  
منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشود باید وجه آن قبلاً فرستاده شود  
و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی باشد.  
مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis  
Berlin-Charlottenburg  
Goethestraße 1